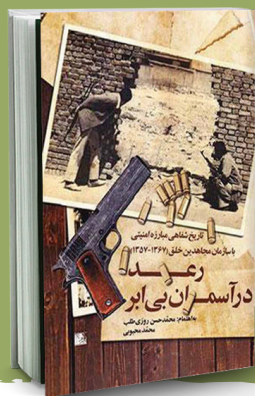


رعد در آسمان بی‌ابر / تاریخ شفاهی مبارزه امنیتی با گروهک منافقین



محمدحسن روزی طلب در مقدمه کتاب نوشته است: «به پاس مجاهدت‌های خاموش و گمنامانه این افراد در متن کتاب به ذکر عنوان آنها اکتفا شده است. بعد از مقدمه، در فصل اول، متن مصاحبه با قائممقام بخش التقاط واحد اطلاعات سپاه آمده؛ کسی که از نخستین نیروهای دادستانی انقلاب بوده و علاوه بر سازمان مجاهدین خلق، در پرونده‌های امنیتی متعددی نظیر فرقان، پیکار و کودتای نوژه نیز دخیل بوده و با دستگیرشدگان متعددی از گروه‌های مختلف از جمله بهمن نادری پور (تهرانی)، تقی شهرام، علیرضا سیاسی‌آشتیانی، احمدرضا کریمی، حسین احمدی‌روحانی، اکبر گودرزی و... به صحبت نشسته و با آنان مباحثه ایدئولوژیک کرده و همین تجربه زیاد در برخورد با گروه‌های مختلف ضدانقلاب، باعث شده تا توصیف و تحلیل واقعی‌تری از فضای امنیتی دهه ۶۰ و نقش مجاهدین خلق به دست آید.»

«رعد در آسمان بی‌ابر/تاریخ شفاهی مبارزه امنیتی با سازمان مجاهدین خلق» در سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۶۷، مجموعه‌ای از مصاحبه‌هایی است که محمدحسن روزی‌طلب (نگارنده) با همکارش محمد محبوبی طی ۲۰ سال با مقامات ارشد امنیتی کشور انجام دادند و سال ۱۳۹۷ توسط انتشارات یازهر (اس) در ۳۵۰ صفحه به چاپ رسید. در پشت جلد کتاب آمده است: «حتی پیش از پیروزی انقلاب اسلامی برخورد سیاسی-امنیتی با سازمان مجاهدین خلق، یکی از مسائل اصلی نیروهای انقلاب بود. به‌زودی و پس از ۲۰ خرداد ۱۳۶۰، موج ترور سازمان مجاهدین خلق که دیگر سازمان منافقین خوانده می‌شد، شهرهای ایران را دربرگرفت. در مقابل نیز جوانانی بودند که فداکارانه در عرصه امنیت حاضر شدند و جانفشانه این موج سهمگین را مهار کردند... فهرست کتاب شامل ۱۰ فصل مصاحبه و یک فصل یادداشت با جوانان دیروز است که همگی در سال‌های گذشته از مقامات امنیتی کشور بوده‌اند.»



به بهانه انتشار کتاب «چراغ‌دار»

یادی از شهدای حادثه تروریستی شاهچراغ ۴

حمله تروریستی به زائران حرم شاهچراغ (ع)، از زیارتگاه‌های شیعیان در شیراز، ۱۴۰۱ رخ داد و گروه تکفیری داعش مسئولیت آن را به عهده گرفت. در این حمله ۱۳ نفر کشته و ۳۰ تن زخمی شدند. در میان کشته‌شدگان ۲ کودک و یک زن به چشم می‌خوردند.

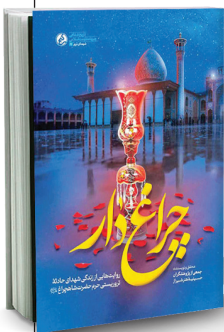
کتاب «چراغ‌دار» روایت‌هایی از زندگی شهدای این حادثه تروریستی است که توسط جمعی از پژوهشگران حسینیة هنر شیراز در سال ۱۴۰۳ منتشر شده است. پویان حسن‌نیا، از محققان و نویسندگان این کتاب، در یادداشتی از ماجرای نگارش کتاب «چراغ‌دار» نوشته است:

«۱۴۰۱ چند نقطه از شیراز شلوغ شده بود؛ مثل معالی آباد و بازار اطراف حرم شاهچراغ. فضا کمی امنیتی به‌نظر می‌رسید. عصر آن روز دانشگاه شیراز بوم و مشغول فروش کتاب در نمایشگاهی که ۳ روزه برپا شده بود. دانشگاه هم آن روزها نا آرام بود. نماز مغرب را خوانده بودم که خبر حادثه تروریستی شاهچراغ پخش شد و من را پرت کرد به دنیایی تازه نه من بلکه تمام همکارانم در حسینیة هنر شیراز را که تا آن زمان پروژه‌هایمان را جلو می‌بردیم. این حادثه تلنگری شد تا دوباره به نقش اصلی‌مان در عرصه فرهنگی فکر کنیم. مسأله‌های فرهنگی

بودیم که هم ابزار داشتیم و هم از لحاظ گفتگویی، سال‌ها روی خودمان کار کرده بودیم؛ ولی به جای نقش‌آفرینی در لحظه، داشتیم تاریخ گذشته انقلاب را بررسی می‌کردیم. از دهه ۶۰ گرفته تا همین دهه قبل. که البته اینها هم نیاز جامعه است. اما یادمان رفته بود که الان نقش‌آفرینی‌مان باید با همین ابزار و گفتمان در کف میدان رقم بخورد.

از همان یکی، ۲ ساعت بعد از حادثه، صحنه را دست گرفتیم. تقسیم وظیفه کردیم و به هر جایی که اثری از حادثه ترور داشت سر زدیم. مثل انتقال خون یا بیمارستان‌ها. روایت‌هایمان به سرعت در کانال حافظه حسینیة هنر شیراز و بعد در شبکه‌های صداوسیما پخش شد. برخی از روایت‌هایمان را در کانال بالای ۳۰ هزار نفر دیدند. خواب و خوراک و زندگی‌مان شده بود روایت حادثه تروریستی. تا ۲ هفته به‌صورت مستمر در دل ماجرا بودیم... در این مدت خاطرات و روایت‌های زیادی را از حادثه تروریستی شاهچراغ ثبت و ضبط کردیم. سعی‌مان این بود که این حادثه را عاشورایی روایت کنیم؛ با ابزار مختلف و در قالب‌های مختلف. یک‌ماه که از حادثه گذشت، نزدیک به ۱۲۰ ساعت مصاحبه گرفته بودیم. از خانواده شهدا، مجروحین، شاهدان عینی و از خدامین حرم. هم مستند ساختیم و هم مجموعه کلیپ‌هایی که در مدت کوتاه تولید شدند.

و اما در راستای روایت عاشورایی حادثه شاهچراغ تصمیم گرفتیم برای ماندگاری واقعه‌نگاری این حادثه، کتابی تولید کنیم. «چراغ‌دار» روایت زندگی شهدای حادثه تروریستی شاهچراغ است و گوشه‌ای از روایت واقعه را نمایش می‌دهد. کتابی که توسط جمعی از محققان و نویسندگان حسینیة هنر شیراز گردآوری و از سوی انتشارات «راه یار» منتشر شده است.»



گفت‌وگوبا زهرا صالحی، یکی از هزاران جانباز ترور توسط منافقین



صالحی (نفر سمت راست) در دادگاه محاکمه منافقین



مسوچ انفجار جوانی و آرزوهایم را برد

مهسا حاجیان مردم کشور ما از کین دشمن، زخم‌های بسیاری بر تن دارند؛ زخم‌هایی از جنس داغ فرزندان، پدر، همسر و دیگر عزیزان. در این میان کم نیستند آنهایی که یک تکه از وجودشان، قربانی این خیانت ترور بیست‌ها شده است. «زهرا صالحی» یکی از هزاران جانباز ترور توسط منافقین است که در سال ۱۳۶۵ وقتی تنها ۱۹ سال داشت به جرم بی‌گناهی، دست راستش را از دست داد. او البته با ایمان و پیش‌تکارش بعد از تحمل سختی‌های بسیار درس و ورزش را ادامه داد و در مسابقات تیراندازی کشور، مقام قهرمانی کسب کرد. در ادامه بخش‌هایی از گفت‌وگوی ما با این جانباز ۵۵ درصد حادثه تروریستی را می‌خوانید.



زهرا صالحی در جوانی

دست، مرا به آلمان بفرستند اما دکترها گفتند که دیر شده است. همان جادکتری که نام دوايي که از پزشکان ماهر و مطرح بیمارستان بود عمل پیوند را انجام داد ولی عمل موفقیت‌آمیز نبود و دستم بعد از مدتی سیاه شد و مجبور شدند آن را قطع کنند تا به سایر اعضای بدنم آسیب نرسد.

بعد از این حادثه توانستید به زندگی عادی خود برگردید؟

دختر جوان و شادی بودم که در زمان بستری شدن در بیمارستان ۲۰ سال تمام شده بود. بعد از قطع شدن دستم، خیلی اذیت شدم. حدود یک‌سال بعد از انفجار درگیر درمان بودم و از کار دور شدم. بعد از یک‌سال هم که می‌خواستم شروع به کار کنم توانایی نوشتن و کار کردن با دست چپ را نداشتم و زمان زیادی گذشت تا من به مرور کار کردن با دست مخالف را یاد گرفتم. من اما تسلیم نشدم و به تلاشم ادامه دادم و کمی بعد در رشته حسابداری دانشگاه تهران پذیرفته شدم و تحصیلاتم را ادامه دادم.



زهرا صالحی در مسابقات تیراندازی

ورزش را از چه زمانی شروع کردید؟

در دوران دانشجویی به پیشنهاد دوستی ورزش را شروع کردم. این شد که سال ۱۳۸۰ به باشگاه آموزش تیراندازی شهیدمهرانی رفتم. چون تمام کارها را با یک دست و آن هم دست چپ انجام می‌دادم، دستم زود خسته می‌شد. از سویی برای تیراندازی با تپانچه نباید لرزش دست وجود داشته باشد. بنابراین آموزش با تفنگ بادی را شروع کردم. با چندین جلسه تمرین، کم‌کم به تیراندازی علاقه‌مند شدم و این رشته را انتخاب کردم. در مسابقات کشوری شرکت می‌کردیم و به لیگ می‌رفتیم. خلاصه هر جا مسابقات جانبازان بود شرکت می‌کردم و موفقیت‌های زیادی هم کسب کردم.

با توجه به برگزاری جلسات دادگاه منافقین، انتظار تان از مراجع قضایی چیست؟

باینکه این اتفاق چندین سال پیش رخ داده است و زمان زیادی از آن می‌گذرد اما منافقین و کسانی که باعث رقم خوردن این اتفاق شده‌اند باید تاوان پس بدهند و مجازات شوند. آنها باعث شدند آرزوهای زیادی که برای آینده خود داشتیم دفن و سال‌های طولانی عمرمان نابود شوند. من و همه بازماندگان ترور منافقین شکایت مشترکی داریم؛ ما جوانی و آینده خود را از دست دادیم؛ ما جانبازهای ترور اگر چه جان خود را از دست ندادیم ولی فقط زنده ماندیم و زندگی نکردیم؛ ما از جوانی و زندگی هیچ چیزی نفهمیدیم. انتظار دارم منافقین به اشد مجازات برسند؛ امیدوارم همانطور که منافقین به ملت ایران رحم نکردند، دادگاه هم در قبال آنها رأفتی نداشته باشد و آنها را به مجازاتی که مستحق آن هستند، برساند. زیرا آنها جوانی، سلامتی و زندگی ما را هدف قرار دادند.

برایمان از روز حادثه بگویید.

صبح روز ۲۸ مرداد سال ۱۳۶۵ که سالگرد واقعه کودتای ۲۸ مرداد هم بود، در حال عبور از میدان فردوسی بودم تا به محل کارم برسم. آن زمان ۱۹ ساله بودم و تازه در یک شعبه بانک مشغول به کار شده بودم. آن روز منافقین در ماشین‌هایی که کنار دفتر هواپیمایی در میدان فردوسی بود بمب کار گذاشته بودند. بمب منفجر شد و ترکش آن به دست راستم برخورد کرد. البته انفجار خیلی مهیب بود و باعث شهادت ۱۶ نفر از هموطنان و خسارات مالی زیادی شد. در کنار دفتر هواپیمایی حادثه دیده یک ساندویچی بود و من بعد از حادثه فکر می‌کردم گاز این ساندویچی منفجر شده است؛ حتی به ذهنم هم نمی‌رسید که بمبی منفجر شده باشد؛ پس از انتقال به بیمارستان متوجه شدم که قربانی یک انفجار تروریستی شده‌ام.

بعد از انفجار چه اتفاقی افتاد؟

بعد از انفجار مرا سریع به بیمارستان منتقل کردند؛ دستم تقریباً جدا شده و تنها به پوستی آویزان بود. چون جوان بودم در همان وهله اول دستم را قطع نکردند. خانواده‌ام درخواست کردند که برای پیوند